فهرست

[موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم خنثی 2](#_Toc158893382)

[پیشگفتار 2](#_Toc158893383)

[نکته نهم: بحث زینت 2](#_Toc158893384)

[معنای زینت 3](#_Toc158893385)

[معنای اول 3](#_Toc158893386)

[معنای دوم 3](#_Toc158893387)

[نکته دهم: استعفاف 5](#_Toc158893388)

[نکته اول 5](#_Toc158893389)

[نکته دوم 5](#_Toc158893390)

[احتمال اول 5](#_Toc158893391)

[احتمال دوم 5](#_Toc158893392)

[نکته سوم 6](#_Toc158893393)

[نکته چهارم 6](#_Toc158893394)

[نکته پنجم 7](#_Toc158893395)

# موضوع: مبحث نگاه/ استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی

# پیشگفتار

در استثناء پنجم از عدم جواز نظر در عروه ملاحظه کردید عبارت بود **﴿وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً﴾**[[1]](#footnote-1) زن‌های مسن و کهن سال بر اساس این استثناء نظر به آن‌ها جایز است بالنسبة إلی ما هو المعتاد له من کشف بعض الشعر و الذراع این فرمایشی بود که در عروه آمده بود و غالباً دیگران هم به این شکل فرموده بودند.

مستند این مسئله که تقریباً مورد وفاق است و فی‌الجمله تحقیقاً همه بر آن وفاق دارند آیه ۶۰ سوره نور بود که می‌فرمود **﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ نِکَاحًا فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ﴾** این آیه شریفه مستند اصلی این حکم بود و اشاره هم شد که روایاتی هم که در این جا به عنوان مستند اشاره خواهد شد آن‌ها هم ذیل همین آیه هستند یعنی به صراحت ذیل همین آیه وارد شده است. البته به یک معنا همه روایات تفسیر قرآن است اما در مواردی به دلالت مطابقی و با تصریح آیه را نظارت می‌کند یعنی آیه خوانده می‌شود و امام ذیل آن چیزی می‌فرمایند. اینجا روایات همه از این قبیل دوم است که ان‌شاءالله خواهیم دید.

در آیه شریفه حدود هشت نکته را عرض کردیم و گفتیم قبل از اینکه به روایات برسیم ببینیم خود آیه چه مقدار دلالت دارد و دایره دلالت آیه چقدر است حدود هشت نکته را عرض کردیم تا به این نکته اخیر رسیدیم که معلوم نیست اطلاقی در آیه باشد که **﴿یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ﴾** که بفرماید می‌تواند لباس‌های خود را در هر صورتی در بیاورد شاید اطلاقی در این نباشد.

دلیل این بود که می‌دانیم اطلاق مراد نیست در حدی که عورت را هم بگیرد، همین که می‌دانیم اطلاق آن مراد نیست، دیگر اصالة الاطلاق فرومی‌ریزد و باید قدر متیقن را اخذ کرد.

# نکته نهم: بحث زینت

در آیه بعد از **﴿أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ﴾** یک قید آمده است که **﴿فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ﴾** در حالی که متبرجات به زینت نیستند یعنی لا جناح مقید به **﴿غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ﴾** شده است. این رفع حرمت یک قید دارد و آن قید این است که متبرج به زینت نباشد.

متبرجات که نکته ادبی بود را عرض کردیم اما نکته اصلی در این قید همین زینت است.

# معنای زینت

## معنای اول

زینت‌های عارضی است که عبارت است از طلا و جواهرات و تصرفاتی که در بدن به شکل عارضی انجام می‌شود، چیزی ضمیمه بدن می‌شود یا اصلاحی انجام می‌شود که چیزهای ثانوی و عارضی است این معنای اولیه و اصلی زینت است.

## معنای دوم

اعم از زینت ظاهری و زینت ذاتی است که خود اعضا و جوارح می‌تواند به عنوان زینت به شمار آید لااقل اجزائی و اعضایی از بدن زن به عنوان زینت می‌شود به زینت به شمار آورد و استعمال زینت آن را هم بگیرد.

گرچه ابتدائاً ممکن است کسی بگوید زینت که می‌گوییم ظاهرش این زینت‌های ظاهری است و معنای اول را بگوید تبادر می‌کند اما در روایات زیادی در سابق داشتیم که **﴿لَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ﴾**[[2]](#footnote-2) وارد شده بود در این آیات سوره نور و آن روایات زینت را بر دست و صورت و اعضای دیگر بدن زن تطبیق داده بود از این جهت با ملاحظه روایات این معنای دوم ظاهر است که غیر متبرجات بزینه شامل اعضا هم می‌شود در واقع آیه به **﴿أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ﴾** قید می‌زند به اینکه نباید با تکشف خود تبرج به زینت داشته باشد، خودنمایی بکند و موجب کاری که در او خودنمایی و نشان دادن زینت باشد در او وجود داشته باشد.

پس این زینت اختصاص به زینت ظاهری فقط ندارد هم زینت ظاهری را می‌گیرد و هم زینت ذاتی که اعضایی از بدن باشد را می‌گیرد. این از این جهت شمول دارد و هر دو را می‌گیرد

اما در عین حال باید بدانیم که خیلی اطلاق یا دایره شمول واضحی ندارد از سایر روایاتی هم که در بحث وجه و کفین در سابق ملاحظه کردید و بررسی می‌کردیم استفاده نمی‌شود که زینت تمام بدن است، وجه و کفین هم زینت است و امثال اینها. بخش عمده‌ای از اعضای بدن زن به عنوان زینت به شمار آمده است و بدون تردید «سینه، پا» جزء زینت به شمار می‌آید اما اینکه دایره آن خیلی واضح باشد در روایات که یک اطلاقی دارد که کل بدن زن زینت است این هم آن زمان بررسی کردیم و پیدا نکردیم و لذا همان‌طور که در **﴿أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ﴾** یک اجمال بود و می‌دانستیم اطلاق آن مراد نیست و وقتی اطلاق آن فرو ریخت نمی‌توانستیم اقرب معانی و اکثر معانی مراد است طبق آن قاعده اصولی که اشاره شد در **﴿غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ﴾** دو مطلب را با هم می‌گوییم:

۱- اینکه اینجا زینت فقط زینت عارضی نیست زینت‌های ذاتی که اعضا هم باشد را می‌گیرد.

۲- اینکه در عین حال شمولی در این باشد این هم وجود ندارد.

و لذا قدر متیقن باید گرفت؛ **﴿غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ﴾** یعنی برخی از اعضا حتماً معلوم است، سینه، شکم، ران، پا، اینها مشمول مفهوم زینت حتماً هست و در استثناء‌ عدم جواز نظر قرار نمی‌گیرد.

اما اینکه گوش، سر، گردن، اینکه بگوییم اینها مقصود از زینت است خیلی واضح نیست، بنابراین زینت در اینجا یا این است که همه را نمی‌گیرد یا اگر بگیرد اینجا مراد نیست، بالاخره یک تکشفی در آیه فی‌الجمله هست.

سؤال: مسلماً زینت در یک زن قواعد و یک زن جوان متفاوت است؟

جواب: البته متفاوت هم هست، خیلی واضح نیست که با خود آیه تمام حدود مسئله را روشن می‌کنیم یک قدر متیقنی در آیه وجود دارد کما اینکه زینت‌های ظاهری هم همین‌طور است، زینت‌های ظاهری در شرایط متفاوت، متفاوت است، در اشخاص متفاوت است، مثلاً برداشتن ابرو که زینت ذاتی نیست، به شکلی زینت ثانوی است، آیا این جایز است یا جایز نیست؟ تصور بعضی این است که جایز نیست، این زینت است و تصور بعضی این است که در گذر زمان به جایی می‌رسد که آن چیز خاصی نیست. عمده عرف و زمان و تأثیر آن در تحریک و تهییج و امثال اینهاست و لذا اینها با تفاوت اوضاع و احوال، هم زینت ظاهری و هم زینت ذاتی می‌تواند تفاوت‌هایی داشته باشد و لذا ضمن اینکه آیه در این نکته نهم مشروط می‌کند که تبرج به زینت نباشد و ضمن اینکه زینت اعم است از زینت ظاهری و باطنی اما در عین حال دایره و دامنه خیلی وضوح ندارد که بگوییم با خود آیه ما مسئله را نهایی می‌کنیم که این اندازه می‌تواند نپوشاند و حدود آن این مقدار است. این دقیق نیست اما قدر متیقنی دارد. یعنی **﴿غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ﴾** چیزهای واضحی را نفی می‌کند، اینکه زیورآلات مفصلی را در سر و گردن خود ببندد و آن‌ها را نشان بدهد. ، زیور الاتی که یک زن مسن به کار برده است ولی صدق به تبرج به زینت می‌کند کما اینکه الان هم در این چیزهای دنیا هست. این قطعاً خارج از استثناء می‌شود یا اعضایی را نشان بدهد که فراتر از حالات طبیعی است که در متن عروه هم بود اینها با متبرجات بزینه خارج می‌شود.

بنابراین ضمن اینکه همه آن نکاتی که گفتیم و اهمیت هم داشت این دو نکته اخیر مهم بود

۱- اینکه **﴿أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ﴾** یک اطلاقی در آن نیست.

۲- اینکه **﴿غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ﴾**باز یک اطلاق آن شکلی در آن نیست.

بنابراین آیه می‌فرماید فی‌الجمله این بانوی مسن که به سنی رسیده است که در معرض نکاح نیست امید نکاح و علاقه‌های ازدواج در او نیست، این می‌تواند با آن بانویی که مأمور به حجاب است تفاوتی داشته باشد و نباید هم در مقام ارائه زینت و تبرج به زینت باشد این فی‌الجمله هست. قدر متیقن آن است که می‌تواند آن لباس رو را بردارد و مقداری مو پیدا باشد. به عبارت دیگر فرق دارد زن مسن با زن میان‌سال و زن جوان، آن تحفظی که در آن‌ها وجود دارد و الزام شده است در او نیست. قدر متیقن‌هایی دارد اما بیشتر از آن خود آیه کشش آن را ندارد.

با این شکل راه باز می‌شود برای آن که در روایات آمده است و در روایات هم محدود کرده است که مقصود این است که آن لباس رو را بردارد. در خمار بحث است و تعارضی وجود دارد که بعد بحث خواهیم کرد.

می‌فرماید «مَا اَلَّذِی یَصْلُحُ لَهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ مِنْ ثِیَابِهِنَّ قَالَ اَلْجِلْبَابُ»[[3]](#footnote-3) جلباب که می‌گوییم چادر است و در بعضی دارد الخمار و الجلباب خمار هم روسری است که بعد بحث می‌کنیم.

معلوم است که تفسیری که در روایات آمده است بر اساس همین است آیه هم اطلاقی نداده است و در روایات هم اطلاق نبوده است و امام بیان می‌کند که دایره این است.

# نکته دهم: استعفاف

**﴿وَأَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ﴾** این جمله و فراز از آیه شریفه می‌فرماید علی‌رغم اینکه راه را باز کردیم **﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ نِکَاحًا فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ﴾** در عین حال استعفاف برای آن‌ها بهتر است.

در این فراز از آیه شریفه می‌بینیم که خدا می‌فرماید استعفاف حتی برای این زن‌های مسن بهتر است علی‌رغم اینکه اجازه داده شد در عین حال استعفاف بهتر است.

## نکته اول

این است که أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ ولو اینکه معنای لغوی آن کسب و رعایت عفاف است که عفاف را رعایت بکند مقصود أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ است که در باب استفعال آمده است رعایت عفاف بکند، کسب عفاف و پرهیز بکند ولو اینکه معنای کلی دارد که مطلق عفاف است در اینجا طبعاً به قرینه مقابله معنای آن طبعاً همان وضع الثیاب غیر متبرجات بزینه است همان که قبل گفته شد که آزاد است عفاف ناظر به همان است آنچه قبل گفتیم از آن آزادی استفاده نکند و عفت خرج بدهد و خویشتن‌داری بکند مقصود است و لذا استعفاف و عفت می‌تواند یک دایره وسیعی داشته باشد و چیزهای مختلفی را در بربگیرد.

اما در اینجا آنچه مرجح است و واضح است به قرینه مقابله با قبل و اینکه این ادامه قبل است و مقابل آن حالت تجویز قبلی است مقصود این است که همان که قبل گفتیم انجام ندهد پس استعفاف اینجا یعنی رعایت عفت و خویشتن‌داری در همان دایره‌ای که قبل اجازه داده شد.

## نکته دوم

### احتمال اول

این است که خَیْرٌ لَهُنَّ مفید یک حکم حتماً هست، الاستعفاف خیرٌ، برای اینکه خیرٌ یا این است که خیرٌ تشریعی است که این مفید حکم است، خَیْرٌ لَهُنَّ یعنی من الان دارم انشاء می‌کنم الاستعفاف خیرٌ، مثل این است که بگویم الاستحباب مستحبٌ ممدوحٌ یعنی در مقام تشریع و خیر، مقصود خیر تشریعی باشد این به دلالت مطابقی حکم را افاده می‌کند

### احتمال دوم

این است که خیرٌ ناظر به مصلحت واقعیه و مبادی حکم باشد، استعفاف بهتر است یعنی در استعفاف خیریت تکوینیه که جزء مبادی حکم است وجود دارد که مبادی حکم همان مصالح است و در این یک مصلحت است که مصلحت مورد نظر خداوند هم هست. اگر هم این باشد باز فرق نمی‌کند مبدأ حکم را می‌گوید به داعی بیان حکم، یا حتی اگر به داعی بیان حکم هم نباشد یک ملازمه‌ای وجود دارد وقتی می‌گوید این مصلحت در کار است و شارع این مصلحت را بیان می‌کند و احکام هم تابع مصالح است از این بالملازمه حکمی استفاده می‌شود.

(البته از این که می‌گذریم؛ جای مباحث ادقی هست که جای خود و الان نمی‌توانیم وارد آن بشویم) در هر صورت خیرٌ افاده حکم می‌کند یا به دلالت مطابقی، بگوییم خیرٌ در مقام تشریع، یعنی مفهوم خیر تشریعی است. یا اینکه اگر هم مقصود آن خیر تکوینی باشد ملازمه با حکم دارد و حکمی از آن استفاده می‌شود.

۱- نکته در این جمله این بود که الاستعفاف در مقابل قبلی است و ناظر به آن است و همان محدوده‌ای که مجاز شده است می‌گوید پرهیز در همان محدوده بهتر است.

۲- این که خیر در اینجا افاده حکم شرعی می‌کند بالمطابقه یا بالملازمه

## نکته سوم

آن که از این خیر استفاده می‌شود حکم غیر الزامی است، ولو اینکه افعل و تفضیل و صیغ تفضیل گاهی در قرآن در الزام به کار می‌رود؛ **﴿أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ﴾** سوره احزاب، آیه ۶. آنجا اولی در الزام به کار رفته است اما اینجا خیر و صیغه تفضیل قطعاً در الزام به کار نرفته است با وجوه مختلفی که مهم‌ترین آن این است که مقابل قبل است به قرینه مقابله، چون قبلاً اجازه داده است، حالا می‌گوید بهتر است، معلوم می‌شود این «بهتر» بهتر تفضیلی است.

این سه نکته تکمیلی در این فراز از آیه هست

## نکته چهارم

مهم‌تر در این بحث نهم آیه این است با این مقدماتی که در تفسیر آیه ذکر شد و این فراز تبیین شد؛ آیه می‌فرماید برای این زن مسن، استعفاف مستحب است ولی معنای مستحب بودن استعفاف و ترک این کشف کراهت کشف نیست، این هم نکته مهمی است که وجود دارد الان گرچه گفتیم **﴿لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ﴾**، فقط می‌گوید حرمت اینجا نیست، گفتیم لا جناح قرآن فقط رفع حرمت می‌کند اما حکم باقی‌مانده در اینجا چیست، یکی از چهار حکم دیگر از احکام خمسه باشد، آن دلیل و قرینه می‌خواهد و حمل لا جناح بر جواز و اباحه به معنای خاص، خیلی وجهی ندارد، آن که ظاهر است؛ لا جناح یعنی حرمت را برداشتند، اما [حکم] چیست؟ اگر دلیلی بر استحباب، کراهت و… پیدا شد تنافی با لاجناح ندارد. اگر هیچ دلیلی بر آن احکام دیگر نبود اباحه با اصل ثابت می‌شود، نه اینکه از خود لا جناح استفاده بشود. مگر اینکه دلیل باشد.

نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که [آیا] استحباب پرهیز از تکشف برای این زن مسن، مستلزم کراهتی برای اوست؟ جواب می‌دهیم خیر، استحباب ترک چیزی ملازمه‌ای با کراهت فعل ندارد دلیل مهم آن بود که در بحث عدل در آن مباحث فقهی عدل مفصل بحث کردیم. بحث مهمی بود که حرمت و کراهت باید از منقصتی برخیزد نه فقدان مصلحت.

ممکن است کسی بگوید یک حکم عامی برای استعفاف داده می‌شود و اینجا هم تطبیق بر این بحث داده شده است، این نکته خوبی است بخصوص در قرآن که می‌گوییم جملات قرآنی بر اعم مفاهیمی که می‌کشد باید حمل کرد، طبق آن قاعده کلی که در آیات قرآن می‌گوییم و با روایات متفاوت می‌دانیم. منتهی اینجا مقصود آن که بر مورد تطبیق می‌کند به قرینه تقابل یعنی همین قبلی یعنی مصداق تطبیقی آن در آیه این است، أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ، العفاف خَیْرٌ به عنوان یک قانون کلی عیب ندارد.

پس آیه این را افاده می‌کند؛ دو حکم را بیان می‌کند که؛

۱- قواعد من النساء فی‌الجمله می‌توانند ثیابشان را در حالی که متبرجات بزینت نیستند بردارند

۲- این است که همین اندازه‌ای که اجازه داده‌ایم، ترک آن اولی است، یعنی ترک همین اندازه تکشف مستحب است و رعایت آن حجاب کامل برای او هم مستحب است که روح آن این است که حرام نیست اما حجاب کامل مستحب است.

## نکته پنجم

گفتیم مستلزم کراهت نیست، کراهت ندارد این رفع ثیاب در آن حد متیقن کراهت ندارد **﴿فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ﴾** هم افاده کراهت نمی‌کند، فقط رفع حرمت می‌کند و معنای رفع حرمت یکی از آن احکام باقیمانده است.

نکته بعدی این است اگر قرینه‌ای بر تعیین یکی از آن چهار حکم باقیمانده، یعنی وجوب، استحباب، کراهت و اباحه نداشته باشیم طبعاً بعید نیست که با برائت اباحه ثابت بشود. دو احتمال اینجا هست

احتمال اول این است که اگر قرینه خاصه‌ای نداشته باشیم و بخواهیم با اصول وضع آن احکام را تعیین بکنیم، أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ چیزی را افاده نکرد، فقط می‌گوید آن طرف مستحب است، چه حکمی اینجا هست؟ وجوب حتماً نیست با برائت منتفی می‌شود.

اما استحباب و کراهت است؛ اگر کسی گفت برائت در احکام غیر الزامی هم جاری می‌شود آن دو هم با برائت برداشته می‌شود اباحه متعین می‌شود، اگر هم نه، فقط وجوب منتفی است بین آن چند حکم مردد باقی می‌ماند.

این هم یک مبحث است که تفصیل بحث در اتخاذ مبنا در جای خود، ان‌شاءالله در بحث برائت بحث خواهد شد که آیا ادله برائت شامل احکام غیر الزامی یعنی استحباب و کراهت هم می‌شود یا خیر؟ قطعاً برائت حکم الزامی را برمی‌دارد، اما آیا احکام غیر الزامی را هم برمی‌دارد یا خیر؟ جای خود باید بحث کنیم. اگر کسی گفت برمی‌دارد و رفع می‌کند اینجا با اصل اباحه ثابت می‌شود

نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که علی‌رغم اینکه گفتیم أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ و استحباب آمده است روی ترک تکشف و رعایت حجاب و این غیر از کراهت در فعل است، ممکن است کسی بگوید در اینجا قرینه‌ای وجود دارد از اولویت ترک و استحباب ترک با مناسبات حکم و موضوع استفاده می‌کنیم که اینجا کراهت است. این یک ادعای خاصی در اینجا هست.

آن که گفتیم استحباب ترک معنایش کراهت فعل نیست مگر اینکه کسی اینجا بگوید مناسبات حکم و موضوع است که آن ما را به سمت این می‌برد که بگوییم اینجا کراهت فعل وجود دارد. ممکن است کسی این را بگوید.

این مجموعه مباحثی که در آیه شریفه تا اینجا بود.

روایات را هم بخواهید ملاحظه بکنید ابواب مقدمات نکاح باب ۱۱۰ می‌باشد.

1. [سوره نور، آيه 60.](http://lib.eshia.ir//17001/1/358/60) [↑](#footnote-ref-1)
2. [سوره نور، آيه 31.](http://lib.eshia.ir//17001/1/353/31) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص522.](http://lib.eshia.ir/11005/5/522/يَصْلُحُ) [↑](#footnote-ref-3)